

بقیه از شماره قبل

## سید شرافشاہ ؟

- ۲ -

: « من شاه شرافم و گذران من وسیله خاک نقره بوده - یکمشت

از آن خاک بدامن دختر « رکج » میریختم ( یعنی نقه او مینمودم )

دختر رکج ، چنان رفت ( مرد ؟ ) که مرا مطلع نساخت و اشک

چشمان مست او دلم را سوزانید ، -

« من شاه شرفما ، بخاک : نقره ، گذر کودیما »

« رکج دختر « پره » ای موشته ، خاک د کودیما »

« رکج دختر « هترو » بشو مرا هیچ خبردار نکود »

« اونی مست چومان « آرسو » می دلا داغ بکود » ( ۱ )

وضعیت اقتصادی

سید شرافشاہ

حال معلوم قرآنی عدیده اشعار خود سید

ها کی از فقر و بی چیزی او است بطوریکه

شبهها بدون چراغ و روشنائی بسر میبرده و متمکن از تهیه نطف جهت

افروختن چراغ نمیشده و حتی وقتی از نطف فروشی درخواست چارگی

نطف نموده و نه تنها درخواست وی انجام نشده مورد اهانت نطفی

( ۱ ) پره ، بمعنی : دامن « هترو » چنان « آرسو » یا عرسو اشک چشم است



هم گردیده و در این معنی میگوید: بخانه نفطی رفتم و چارکی نفط  
درخواست کردم نفطی چوب برداشت و مرا تعقیب کرد - بامدادان  
بخدا سجده کردم و از نفط فروش شکایت نمودم - آتش افتاد و نفط  
اورا ( ) و یا خانه اورا باختلاف نسخ ( تلف نمودم -

« بشوما نفطی خانه ، ای چارک نفط تمنا بکود ، »

« نفطی پایه ، و یگفتا مرا ، و نها ، بکود ، ( ۲ )

« صب سرم ، و ریشتما ، سر بسوی عزیزالله بکود ، »

« آتش ، د کفتا : نفطی ، نفط ای پا بکود ، ( ۳ )

اشخاص فکور عموماً لاغر اندام و ضعف  
قیافه و اخلاق

الجنه هستند خصوصاً که بی چیز و عصبانی هم  
سید شرفشاه

باشند - از تاریخچه مختصر سید شرفشاه بی چیزی و فکور بودن

و عصبانیت وی معلوم میگردد از این چیزهای فکور بودن او اجمالاً

اشعار شد - عصبانیت او هم از معامله با نفطی معلوم میشود - همینکه

مورد اهانت جاهلی گردیده است خود داری نتوانسته و او را نفرین

نموده است - در جای دیگر با مردی صومعه سرانی دعوا مینماید

( ۲ ) پایه ، چوپ ، عصا ، - « و نها ، تعقیب و از پی دویدنرا گویند . -

( ۳ ) نسخه بدل ! آتش د کفتا اونی نفطاً ، اونی خانه - نفطی خانه ، بی پای بکود



و باز ہم اورا نفرین مینماید - و میگوید : خداوند اورا صاحب سم و دم و دندان خوک نماید - بعبارة اخری بشکل خود مسخس کند :

عجب مشتى زنى اا صوما سراى گل

خدا ترا سه چیز بده : سم و دم و بل (۴)

گرچه از اشعار پراکنده موجوده « شاه شرف »

افکار سید

شرفشاہ

نمیوان افکارش را بخوبی دانست و اگر کتاب

معزی الیه میبود این معنی بخوبی آشکار میشد ولی باز از اشعار

موجوده وی تا حدی میتوان در این مقصود پیشرفت نمود - چنانکه

شعر آتیه الذکر سید میفهماند که در فلسفه حیات تاملات داشته و

میخواسته اسرار مبدء و معاد در نظرش روشن باشد ولی چون تاملاتش

بجائی منتهی نشده از مردمان بزرگ و دانشور استمداد میجوید که

بیابند و یکجا معمای مزبور را حل نمایند و میگوید : خندق دنیا

گران و کناری ندارد و آنقدر که تلاش نموده ام آخر و منتهای آنرا

ندانسته ام ، ای شاه مردمانان ( مردمان بزرگ ) بیابید و متامل شوید

و اندیشه ای نمایند که چرا : گلهای نوشکفته دیروزی امروز در

باغ پدیدار نیستند . -

(۴) گل بروزن بل « مرد » و « بل » بهمان وزن « دندان پیشین خوک را گویند .



« دنیا خند قا ، مرزو کنار نیا . - »

« هر قدر ، دست و پا زتم آن سر پیدانیا ، »

« شاه مرده انان ؟ بانید فکری بکونید ، »

« دیروز بشکفته گل امروز باغان پیدانیا ، »

دنیا را بی اعتبار میدانسته و در بی اعتباری آن میگوید : پیر

مردی را دیدم که بشکسته کمان ( کوزبشت ) بود و جنازه جوانی را

بدوش داشت و از وی پرسیدم : در دنیا چه کسانی باقی میمانند و

چه مردمی میمانند ؟ گفت : سلطان ( مقتدر ترین اشخاص )

باقی نمی ماند : -

« پیر مردا ، بد ما فشکسته کمانیا ، »

« جنازه ای بدوش دارا ، هم چو شاه جوانیا ، ( ۱ )

« بگفتما ای پیر مرد ، آدنیاگی میره ، کی مانیا ؟ »

« بگفتا : آپوچ دنیا شاه بجهان نما نیا . »

معتقد بتقدیر بوده و در این معنی گوید : هر اندازه تلاش

( ۱ ) از آنکه صاحب جنازه را تلویحا به حضرت علی اکبر تشبیه مینماید

و میگوید که چون جوان شاه بود معلوم میشود که بیت جوان بوده است

و باید دانست که شاه شرف غالباً حضرت حسین را شاه میخواند .



احب سم

نمائی و جبال را کنده بدریا و رود نیل بیفکنی جز آنچه که در

جانب حق سرنوشت تو است نخواهد شد : «

: « اگر : کوهان بری ، بدریا و رود نیل فشانی »

: « آنچه حق بنوشتا : ترا به پیشانی ، »

راسترو و حقیقت جو بوده و مردم را تشویق مینموده که بر راستی

و حقیقت رفتار نمایند تا به نتیجه برسند و زحماتشان بی فایده نماند

و میگوید : تا از کل آب نکشید « کلاب » بدست نمی آید و

تادل نسوزد از چشم اشک نمیریزد . -

: « تا کلا ، کلاب نکشی : کلاب ، بیرون نایه »

: « تادل ، نسوجا : مست چوما نا « آرسو » بیرون نایه »

وقت را گرانها میدانسته و میگفته : در زندگانی وقت را

بیهوده تلف نمائید زیرا آن اندازه خواهید خوابید که استخوانهای

شما خاک گردد ، نه شبها تان روز شود و نه بانگ خروس را بشنوید . -

: « او قد بخوسی تی استخوانان خاکابی »

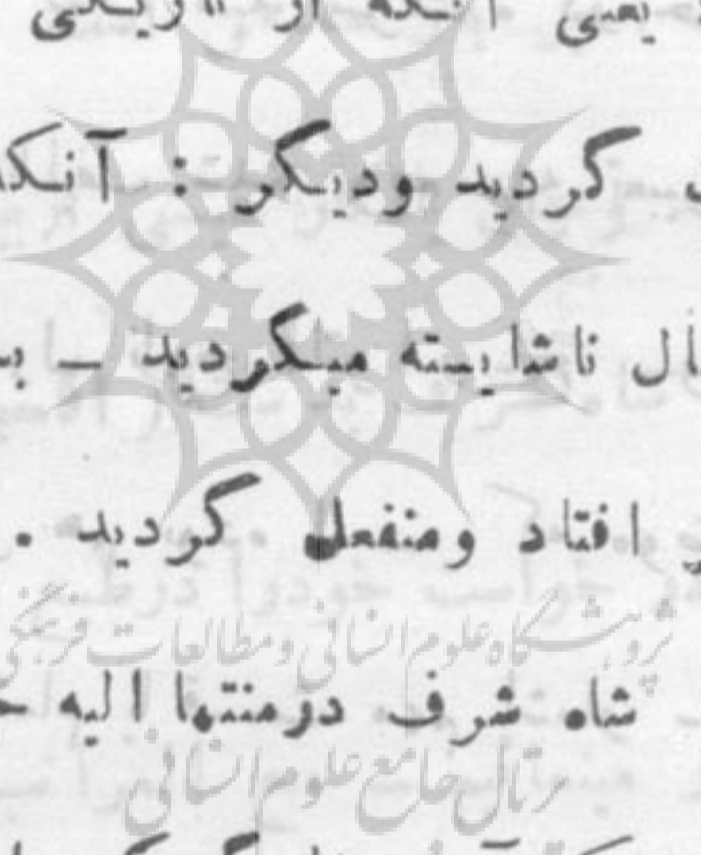
: « نه ترا بانگ خروس آیه - نه ترا شبان روزابی »

پایه خوش بین بوده و بطور یقین میدانسته که روزی گمراهان

هدایت میشوند و امت مرحومه دلشاد میشود و اشخاص شرور منقل



نردند و چون این معانی را متحقق میدانسته چنان تلقی نموده که  
 واقع شده و بقاعده آنکه مضارع متحقق الوقوع را بلفظ ماضی ادا  
 مینمایند در شعر آتی « فعل » را بصیغه « ماضی » ادا کرده :  
 شب گفتا روز ابو - خو کور امت دل شادا بو  
 یعنی شب افتاده را روز شد و مردم جاهل ( کور ) شاد دل  
 شدند . و بیت اول فرد مرقوم دو معنی را در بر دارد یکی شب  
 افتاده را روز شد یعنی آنکه از تاریکی شب در گمراهی بود  
 بروشنی روز هدایت گردید و دیگر : آنکه در شب ( تاریکی و  
 جهل ) مرتکب اعمال ناشایسته میگردد - بسبب روز شدن اعمالش  
 آشکار شده و بگیر افتاد و منفعل گردید .  
 شاه شرف در منتهای آیه جنکله هفت داغانان  
 که آخر خاک گسکر و اول گیل دولاب است  
 و تا رشت قریب ده فرسنگ فاصله دارد مدفونست و مزار اهالی آن  
 صفحات خصوصا اهالی طالش و گسکر است و در هر سال سه الی  
 چهار ماه ( از اواخر بهار تا اوائل پاییز ) مردم نقاط مزبوره  
 بزیارت شاه شرف میروند و از رشت هم امروزه وسیله درشکه و  
 اتوبیل باسانی بمحل مزبور میتوان رفت .



مدفن سید شرفشاه



صاحب اسم

سید شرفشاه فرزند سیزدهم حضرت موسی نسب سید کند:

جعفر علیه السلام است از ابنقرارت: شرفشاه سید

شرف الدین ابن سید عبدالله ابن سید حسین ابن سید عبدالله ابن

سید علی ابن سید ابراهیم ابن سید موسی ابن سید احمد ابن سید

ابراهیم ابن سید محمد ابن سید عبدالله ابن سید موسی ابن سید

ابراهیم ابن امام موسی ابن جعفر ۴

کتاب سید شرفشاه در حکمت الهی و عملی کتاب سید

تالیف شده بوده و به تعبیر یکی از بینندگان شرفشاه

آن قطران بقطر جلد اول ناسخ التواریر به خود و سوای حکمت

مشمول بر علوم دیگر هم بوده است که موضوع آن بر نگارنده

مجهول است و حاوی تمام یا قسمت مهم اشعار سید بوده و بدو قسمت

نظم و نثر تقسیم میگردد و در هر قسمت بالسنه گیلکی و فارسی

و عربی نگارشی داشته است و شاید بخط خود شاه شرف بوده و در

خانواده ما باقی بود تا آنکه سرقت گردید و شنیده ام که بالاخره

بدست رابینو و قونسل دولت انگلیس در رشت افتاد اگر

چنین باشد (از آنکه رابینو آن کتاب یافته‌تی از آنرا دیده ظهراً

تردید ندارد ولی بعد با خود برده یا دسترد داشته معلوم نیست)



بنام انسانیت و معارف از ایشان خواستاریم یا کذب مزبور را ( چنانچه  
 با خود برده باشند ) بطبع برسانند و چنانکه بواسطه طبع تاریخ  
 گیلان ( تالیف مرعشی ) و رساله تخم نوغان ، نام نیکی از  
 خود یاد کار گذاشته اند در صفحات تاریخ معارف گیلان صفحه برجسته  
 دیگری هم بنام خود بکشایند اگر نه معلوم دارند وسیله چه اشخاص  
 کتاب سید شرفشاہ را دیده اند که نیز بمعارف گیلان خدمتی نموده اند  
 زیرا در صورت اخیر باز ممکن است که کتاب مزبور بدست  
 بیاید و بطبع برسد و چنان یاد کار نفیسی ازین نرود . نیز مطالبیم که  
 جزو از کتاب شاه شرف بدست ( افسینکوف ) قونسول روس  
 در رشت افتاده و در خواست خود را در طبع رساله مزبور اگر فامیلشان  
 دارا بوده تکرار مینماییم **مع علم المراتب** اطلاعات ما نسبت باقا  
 سید شرفشاہ و احوال و تالیفات او بحد مرقوم خاتمه مینماید و امید  
 است که مطلقین نقص اطلاعات مزبوره را بکمال برسانند - در  
 ختمه میگوییم اگر نخواهیم با حول کنونی خود ( که این اندازه  
 در شناسائی بزرگان ادبی و تاریخی خویش نسبت بدیگران عقیم )  
 خیالی متاثر و متاسف باشیم باید با تمام جدیت و سعی در احیاء نام



بزرگان تاریخی گیلان بہر وسیاہ کہ ہست بکوشیم تا از ابن سر

افکند کیہا رھائی یایم و نیاید خودرا خوشدل سازیم کہ :

« تاریخ گواہ وسعت کشور ما است - گر ملک زدست رفتہ

سند ما را بس » زیرا ہیچکونہ سخنان و خود فریبہا جز بازی

چیزی نیست و : در بازی ما ہیچ بجز باختنی نیست . ! ؟

ہا است گزینیم یکی مرکب رھوار - کان توسن فرتوت دگر

تاختنی نیست : ؟

س . ص .

انعام انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی